

الهیات تطبیقی (علمی پژوهشی)

سال پنجم، شماره دوازدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

ص ۱۷۶-۱۶۱

رویکرد درون‌گروانه و برون‌گروانه پلانتینگا درباره معقولیت باور به خدا*

مهدی فرجی پاک**

چکیده

بی‌نیازانگاری، یکی از دیدگاه‌های مهم معرفت‌شناختی درباره معقولیت باور به خدا به شمار می‌آید. به طور کل، می‌توان گفت بر اساس این دیدگاه، باور به وجود خداوند نیازمند هیچ‌گونه استدلال عقلانی نیست. تقریرهای متعددی از این دیدگاه ارائه شده است: یکی از تقریرهای دیدگاه بی‌نیازانگاری را می‌توان دیدگاه تجربه‌گرایی دانست که از سوی افرادی، همچون: سوئین-برن، آلتون و پلانتینگا ارائه شده است. پلانتینگا درباره معقولیت باور به خدا، دیدگاه معرفت‌شناسی اصلاح شده را مطرح می‌کند. تقریر پلانتینگا، در طول آثار وی دو بیان متفاوت داشته است: او در آثار اولیه خود، با اتخاذ رویکردی درون‌گروانه از مسأله توجیه، به نقد دیدگاه مبنایگروی کلاسیک پرداخته و با طرح تبیینی دیگر از این دیدگاه، باور به خدا را بدون ارائه استدلال عقلانی معقول دانسته است؛ در حالی که در آثار اخیر خود، با ردّ موضع درون‌گروانه درباره مسأله توجیه، به رویکرد برون‌گروانه معتقد شده و با ارائه مفهوم تضمین، باور به خدا را بی‌نیاز از استدلال معرفی می‌کند. این مقاله به ذکر این دو رویکرد متفاوت پلانتینگا در خصوص معقولیت باور به خدا می‌پردازد.

واژه‌های کلیدی

پلانتینگا، باور به خدا، مبنایگروی، معرفت‌شناسی اصلاح شده، رویکرد درون‌گروانه، رویکرد برون‌گروانه.

مقدمه

است. برخی به سود معقول بودن خدا باوری و برخی دیگر علیه آن دلایلی ارائه کرده‌اند. دیدگاه بی‌نیازانگاری در کنار دیگر بدیل‌های خود مانند قرینه‌گرایی (videntialism)،

درباره معقولیت / نامعقولیت باور به وجود خدا، دیدگاه-های متعددی از سوی متفکران دینی و غیردینی ابراز شده

* شایان ذکر است که این پژوهش با حمایت مادی و معنوی معاونت پژوهشی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول به انجام رسیده است

farajipak@gmail.com

** استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دزفول

تاریخ وصول ۹۱/۱۰/۲ تاریخ پذیرش ۹۳/۱۲/۳

ایمانگرایی (Fideism) و عملگرایی، یکی از دیدگاه‌های معرفت‌شناختی درباره باور به وجود خدا بوده که درصدد معقول نشان دادن این باور است. اگر چه اصطلاح «بی-نیازانگاری» به طور صریح، در آثار فیلسوفان و متفکران دین دیده نمی‌شود؛ اما با توجه به نحوه موضع‌گیری آنها درباره معقولیت باور به وجود خدا، می‌توان آراء ایشان را تحت این اصطلاح کلی قرار داد. بر اساس این دیدگاه، باور به وجود خداوند و به بیانی دیگر، معقولیت پذیرش وجود او، نیازمند هیچ نوع استدلال عقلانی نیست.

بسیاری از متفکران دینی، مانند اغلب متکلمان و فیلسوفان مسلمان، وجود خداوند و باور به او را نیازمند استدلال‌های پیچیده فلسفی نمی‌دانند. از منظر ایشان، اعتقاد به وجود خداوند، اعتقادی بدیهی یا نزدیک به بدیهی بوده، و بر این اساس، بدون ارائه استدلال فلسفی می‌توان وجود او را پذیرفت. برخی دیگر نیز با طرح پایه بودن معقولیت باور به خدا، درصدد بیان همین این امر هستند. این عده باور به وجود خداوند را نیازمند استدلال نمی‌دانند؛ چرا که باورهای پایه، توجیه خودشان را از گزاره‌های دیگر کسب نمی‌کنند (در این باره می‌توان به منابع ذیل اشاره کرد: فارابی، ۱۹۹۶م، ۷۵، و رازی، ۱۹۹۶م، ج ۲، ۴۷۱. و صدرالمتألهین، ۱۳۵۴، ۱۶. و همو، ۱۹۸۱، ج ۶، ۱۴-۱۵ پاورقی ۳، و مطهری، ۱۳۵۷، ج ۶، ۹۳۵، و جوادی آملی، ۱۳۸۳، ج ۱۲، ۲۶، و همو، ۱۳۷۲، ۶۹).

مهمترین بسطی که در طی دهه ۱۹۸۰ تا اوایل ۱۹۹۰ در معرفت‌شناسی دین رخ داد، ظهور تقریر جدیدی از دیدگاه بی‌نیازانگاری بود که به طور خاص، بدیل دیدگاه قرینه‌گرایی و ایمان‌گروی قرار گرفت. این دیدگاه که به «تجربه‌گرایی» (Experientialism) شناخته شده است، از لحاظ تاریخی پس از دو دیدگاه فوق مطرح شد و از سوی برخی از فیلسوفان دین مورد توجه جدی قرار

گرفت.

نظریه تجربه‌گرایی برای نخستین بار در آثار ریچارد سوئین‌برن (Richard Swinburne)، الوین پلانتینگا (Alvin Plantinga) و ویلیام آلستون (William Alston) طرح شد. اگر چه عنوان این نظریه صراحتاً در آثار ایشان ذکر نشده^۱ اما از آنجا که این نظریه به طور کلی بر ابتدای باور دینی بر تجربه دینی تأکید می‌ورزد، به «تجربه‌گرایی» معروف شده است. (Hasker, 2006, 322)

سوئین‌برن، پلانتینگا و آلستون هر سه در آنچه رویکرد مبنای‌گروی حداقلی (weak foundationalism approach) به معرفت‌شناسی نامیده می‌شود، اشتراک دارند؛ بدین معنا که آنها همانند شخص مبنای‌گرا (foundationalist) بین باور «پایه» (Basic) - باوری که مقبولیت عقلانی خود را از سایر باورها کسب نمی‌کند- و باور «مستتج» (Derived) - باوری که مقبولیت عقلانی خود را با حمایت باورهای پایه به دست می‌آورد- تمایز قائل می‌شوند؛ اما محدودیت‌هایی را که مبنای‌گرایان کلاسیک برای باورهای پایه قائل هستند نمی‌پذیرند. توضیح اینکه مبنای‌گرایان کلاسیک (classic foundationalism)، باوری را پایه تلقی می‌کنند که هیچ‌گونه تردیدی در پذیرش آن جایز نباشد. بر این اساس، باورهای بدیهی اولی (self-evident)، بدیهی حسی (evident to the senses) و باورهای خناتناپذیر (incorrigible) تنها مصادیق باور پایه به شمار می‌آیند. هر یک از این سه مصداق، می‌تواند برخی از باورهای دینی را در مقوله باورهای پایه بگنجانند؛ در حالی که بر اساس دیدگاه تجربه‌گرایی (به ویژه تقریر پلانتینگا از آن)، باورهای پایه اعم از باورهای سه‌گانه فوق هستند (مبینی، ۱۳۸۲: ۴۷). طبق این دیدگاه، باور به خدا نیازمند اثبات عقلانی نیست؛ چرا که این باور، برای

تقریر پلانتینگا از دیدگاه تجربه‌گرایی

آلویس پلانتینگا (ت: ۱۹۳۲)، فیلسوف دین معاصر، تقریر خاصی از دیدگاه تجربه‌گرایی ارائه داده است که خود این تقریر را «معرفت‌شناسی اصلاح‌شده» (Reformed Epistemology) می‌نامد. معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، یک دیدگاه مشخص در معرفت‌شناسی دینی است که با نقد مبانی معرفت‌شناسی الهیات طبیعی (Natural theology)، تحول جدیدی در عرصه معرفت‌شناسی ایجاد کرد.

«معرفت‌شناسی اصلاح‌شده» یکی از پرنفوذترین رویکردهای جدید در معرفت‌شناسی دینی در جهان مسیحیت به شمار می‌آید؛ نهضتی که نام خود را از فکر و عقیده کلامی طرفدارانش - که تحت تأثیر منابع فکری سنت پروتستان؛ بویژه آثار مربوط به سنت کالونی هستند - گرفته است (استن، ۱۳۷۹: ۲۵). اگرچه مطابق با تصور برخی معرفت‌شناسان دینی، وجه تسمیه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده آن است که این مکتب معرفت‌شناسی، تعدیل یا اصلاحی از مبنای افراطی کلاسیک (سنتی) است - و شاید این تلقی دور از صواب هم نباشد - ولی بیشتر، از آن‌رو بدین نام موسوم گشته، که برخی از طرفداران آن در کالج کالون پرورش یافته‌اند و بعضی نیز به سنت الهیات اصلاح دینی تعلق دارند (پلانتینگا، ۱۳۷۹: ۳۳). به اعتقاد پلانتینگا عنوان «اصلاح‌شده» فقط به جهت وابستگی برخی از بنیان‌گذاران و طرفداران آن به سنت کلیسای اصلاح‌شده (کلیسای کالونی) به آن داده شده است و هیچ اشاره‌ای به نقص سنت معرفت‌شناسی کاتولیک و لزوم تجدیدنظر و اصلاح در آن ندارد (جوادی، ۱۳۸۱: ۲۸).

پلانتینگا به عنوان بنیانگذار معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، برخی از چهره‌های اصلی کاتولیک، همچون آکویناس را در کنار جان کالون^۲ در زمره قائلین به این نوع معرفت‌شناسی قرار می‌دهد (پلانتینگا، ۱۳۸۱: ۱۱۷).

شخص خداگرا باوری پایه محسوب می‌شود.

ذکر این نکته ضروری است که دیدگاه تجربه‌گرایی تفاوت عمده‌ای با دیدگاه ایمان‌گروی دارد. از آنجا که بر اساس دیدگاه تجربه‌گرایی، باور به خدا از سویی موجه و معقول بوده و از سویی دیگر، بر اساس تجربیات شخص، بی‌نیاز از استدلال و اثبات عقلانی است، این دیدگاه عموماً با برخی از تقریرهای ایمان‌گروی و یا با «استدلال تجربه دینی» قرینه‌گرایان خلط می‌شود؛ تا جایی که گاه به اشتباه معتقدان به دیدگاه تجربه‌گرایی را ایمان‌گرا دانسته‌اند؛ اما این دیدگاه بر خلاف دیدگاه ایمان‌گروی، درصدد آن نیست که باور دینی را از ارزیابی انتقادی معرفتی جدا سازد؛ بلکه تأکید می‌کند که تجربه دینی می‌تواند پایه معرفتی مناسب و معتبری برای چنین باورهایی فراهم آورد (Hasker, 2006, 322). دیدگاه تجربه‌گرایی همچنین با «استدلال تجربه دینی» (argument from religious experience) قرینه‌گرایان نیز تفاوت عمده‌ای دارد. در دیدگاه تجربه‌گرایی، چنین نیست که نخست تجربه دینی در قالب اصطلاحات وجودشناسی بی‌طرفانه توصیف شده، سپس پایه‌ای برای استدلال بر وجود امری دینی قرار گیرد؛ بلکه برعکس، باور دینی بدون وساطت هیچ استدلالی مستقیماً مبتنی بر تجربه دینی قرار گرفته؛ همان‌طور که باورهای ادراکی مستقیماً مبتنی بر تجربه‌های ادراکی قرار می‌گیرند (Ibid).

چنانکه اشاره شد، دیدگاه تجربه‌گرایی از آثار سه فیلسوف معاصر دین؛ یعنی آلویس پلانتینگا، ریچارد سوئین‌برن و ویلیام آلتون به دست آمده است. اگر چه هر سه آنها در عنوانی با نام تجربه‌گرایی اشتراک دارند؛ اما هر یک از این سه فیلسوف رویکرد متفاوتی به این مسأله داشته که البته دیدگاه آنها در نهایت با دیگری ناسازگار نیست.

بیان داشت در انسان نوعی میل و گرایش طبیعی وجود دارد که در برخی موقعیت‌ها، باورهای درباره خداوند در ما ایجاد می‌کند. بر این اساس، قوه یا مکانیزم ویژه‌ای در ما وجود دارد که در وضعیت‌های بسیار متنوع، سبب شکل‌گیری باورهای دینی در ما می‌شود. کالون این قوه را حس خداشناسی (*sensus divinitatis*) می‌نامد (Hasker, 2006, 324).

این سخن کالون در دیدگاه آلستون به گونه خاصی تأثیر می‌گذارد و سبب می‌شود او مدعی شود که ما در تجربه دینی خویش، خداوند را ادراک می‌کنیم و در افکار پلانتینگا و ولترستورف-که از بنیان‌گذاران مهم معرفت‌شناسی اصلاح‌شده محسوب می‌شوند-به‌گونه‌ای دیگر نقش می‌بندد.^۳ به هر روی، پلانتینگا پیشینه تاریخی افکار معرفت‌شناسی اصلاح‌شده را در نظام فلسفی آکویناس معرفی می‌کند که بعدها توسط کالون بسط و توسعه یافت؛ اما این نکته را منتقدان معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، در تقابل با آموزه ایمان عقلانی کاتولیکی دیده و در مقام پاسخ به آن از دیدگاه کاتولیکی و الهیات عقلانی برآمده‌اند و حتی از تفسیر پلانتینگا و معرفی آکویناس به عنوان سرسلسله افکار الهیات اصلاح‌شده انتقاد کرده‌اند (Zagzebski, 1993, 132)؛ اما در مورد کالون، علاوه بر پلانتینگا و نمایندگان مهم معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، دیگران نیز به نوعی او را سرچشمه تفکرات معرفت‌شناسی اصلاح‌شده پروتستان‌تیسم معرفی کرده‌اند (اکبری، ۱۳۸۲: ۴۱۸).

دیدگاه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده به رغم عمر نسبتاً کوتاهش توانست با سایر گرایش‌های موجود (گرایش به الهیات طبیعی، قرینه‌گرایی، رویکرد تجربه دینی، تبیین عمل‌گرا و مصلحت‌اندیشانه از دین و نیز ایمان‌گرایی) در حوزه معرفت دینی رقابت کند. این دیدگاه دو نماینده مهم و برگزیده در آمریکا دارد: الوین پلانتینگا، بنیان‌گذار این

آکویناس علاوه بر دیدگاه‌هایی که در باب شناخت خداوند مطرح می‌کند، به بحث معرفت بی‌واسطه (*Intuitive grasp*) انسان‌ها نسبت به ذات خداوند نیز اشاره دارد و بیان می‌کند که ما نوعی ادراک شهودی یا بی‌واسطه نسبت به خداوند داریم. نکته‌ای که پلانتینگا با تکیه بر آن، آکویناس را در سر سلسله الهیات اصلاح‌شده قرار می‌دهد، این است:

بررسی یک نکته باقی است و آن بررسی نوعی معرفت است که عالی‌ترین بهجت جوهر عقلانی منوط به آن است؛ زیرا معرفتی عام و مبهم درباره خداوند در همه افراد یافت می‌شود. این امر یا ناشی از این واقعیت است که وجود داشتن خدا بدیهی است؛ درست همان‌طور که سایر اصول استدلال بدیهی هستند - نگرشی که برخی افراد بدان معتقدند - یا چیزی است که به نظر واقعاً صادق می‌رسد و آن این است که انسان می‌تواند مستقیماً از طریق عقل فطری (*Natural reason*) و خدادادی به نوعی معرفت درباره خداوند دست یابد. به همین دلیل است که وقتی آدمیان می‌بینند که اشیا در طبیعت بر اساس نظم معینی در حرکت هستند و این نظم نمی‌تواند بدون ناظم واقع شود، در بیشتر موارد درمی‌یابند که نظم‌دهنده‌ای برای اشیایی که می‌بینیم، وجود دارد؛ اما این مطلب که این ناظم چه کسی یا چه نوع موجودی است، یا آیا نظم‌دهنده‌ای طبیعی وجود دارد، مستقیماً با این تأمل کلی فهمیده نمی‌شود (SCG, III, Chapter 38).

پلانتینگا این مطلب را شاهدهی بر این می‌داند که آکویناس نخستین اندیشمند کالونی است؛ به طوری‌که دیدگاه وی بعدها (در قرن شانزدهم) توسط کالون پی گرفته شد. وی اعتقاد به خداوند را نوعی تمایل یا گرایش فطری می‌داند که توسط خداوند در وجود انسان‌ها قرار داده شده است. کالون مسأله مطرح شده از سوی آکویناس را بعد از چندین قرن، طول و تفصیل داد؛ به گونه‌ای که

غیرقابل خدشه، به اثبات برساند. در این آثار، او با رویکردی درون‌گروانه درصدد تبیین دیدگاه خود در خصوص بی‌نیازی معقولیت باور به خدا از استدلال عقلانی است؛ اما در آثار نهایی خود (تضمین‌های سه-گانه)، بر این نکته تأکید می‌ورزد که به جای پرداختن به رویکرد درون‌گروانه درباره دو مسأله معقولیت و توجیه، باید با رویکردی برون‌گروانه، باور متدینان به وجود خداوند را تضمین‌شده دانست. این چرخش رویکرد پلانتینگا، ناشی از نظریه او در باب توجیه معرفت‌شناختی است که در دو کتاب اثرگذارش (منتشر شده در سال ۱۹۹۳) با نام‌های تضمین، مناقشه جاری (*Warrant: the Current Debate*) و تضمین و کارکرد خوب (*Warrant and Proper Function*)، اتخاذ کرده است (اکبری، ۱۳۸۴: ۱۷۹). از این رو، دیدگاه نهایی پلانتینگا را می‌توان در اثر نهایی وی؛ یعنی باور مسیحی تضمین شده (*Warranted Christian Belief*) یافت. نگارنده در تحقیق حاضر در پی بیان این چرخش دیدگاه پلانتینگا درباره مسأله معقولیت باور به خداست.

الف. تقریر درون‌گروانه از معرفت‌شناسی اصلاح شده
تا سال‌های اخیر، رویکرد غالب در حوزه توجیه و عقلانیت باورهای دینی، قریه‌گرایی بوده که شاخص اصلی آن پذیرش دیدگاه «مبناگروی کلاسیک» درباره ساختار معرفتی انسان است. طبق معیار مبناگروی کلاسیک، قضیه‌هایی موجه‌اند که یا پایه (باورهای بدیهی اولی، بدیهی حسی و خطاناپذیر)، و یا به روش‌های منطقی درست (*valid*) از قضیه‌های پایه استنتاج شده باشند. تردید درباره دیدگاه مبناگروی کلاسیک از سوی معرفت‌شناسی اصلاح شده، تأثیر مهمی بر معرفت‌شناسی دینی نهاده و سبب بسط رویکردهای جدید در معرفت‌شناسی دینی شده است.

پلانتینگا در آثار اولیه خود (پیش از آثار سه‌گانه

مکتب و نیکولاس ولترستورف^۴ (ت: ۱۹۳۷) فیلسوف پر نفوذ الهیات اصلاح شده. البته، می‌توان با کمی تسامح ویلیام. پ. آلستون را که با نگارش کتاب *ادراک خدا (Perceiving God)* نقطه عطفی در یکی از مسائل معرفت‌شناسی الهیات اصلاح شده؛ یعنی بی‌نیازی باور دینی از استدلال و برهان ایجاد کرد در زمره طرفداران این نظریه دانست. هر چند وی به کلیسای اصلاح‌شده کالون وابسته نیست و چندان تمایلی به استفاده از عنوان معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، ندارد؛ اما تأثیر پرنفوذش در آراء اولیه پلانتینگا مورد اذعان اندیشمندان الهیات اصلاح‌شده است و از این جهت، او را نیز از جمله نمایندگان اصلی معرفت‌شناسی اصلاح‌شده به شمار می‌آورند.^۵

پلانتینگا و ولترستورف به عنوان دو نماینده پرنفوذ معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، نخست با نگاهی انتقادی به معیار قریه‌گرایی، و به طور اخص، مبناگروی کلاسیک که باعث ناهمواری راه ایمان به خدا شده است، با تبیین ملاکی متفاوت به دفاع از معرفت‌شناسی اصلاح‌شده می‌پردازند.

پلانتینگا در آثار متعدد خود بر بی‌نیازی باور به وجود خداوند از استدلال عقلانی تأکید می‌کند. او از آثار اولیه تا آثار سه‌گانه «تضمین» خود، به طور صریح بدین امر اشاره کرده است. اگر چه پلانتینگا در تمام فعالیت‌های عقلانی خود همواره دیدگاه خود را با نام «معرفت‌شناسی اصلاح شده»، معرفی می‌کند؛ اما می‌توان تغییری اساسی در این دیدگاه مشاهده نمود. او در آثار اولیه خود، در باب معرفت‌شناسی اصلاح شده، مانند *خدا و اذهان دیگر*، مقاله «آیا باور به خدا معقول است؟»، «آیا باور به خداوند واقعاً پایه است؟»، «در باب معرفت‌شناسی اصلاح شده» و «توجیه معرفت‌شناختی» بر معقول یا موجه بودن باور به وجود خدا متمرکز است و سعی دارد که معقول و موجه بودن باور متدینان را به وجود خداوند، بدون وجود دلایل

تضمین)، با ارائه تبیینی جدید از مقوله معقولیت و توجیه باورهای دینی، به مقابله با دیدگاه مبنایگروی کلاسیک می-پردازد. وی با رد دیدگاه مبنایگروی کلاسیک و در عین حال با پذیرش دیدگاهی درون‌گروانه از توجیه، تقریری از مبنایگروی ارائه می‌کند که بتوان بر اساس آن باورهای دینی را در بین باورهای پایه جای داد. بر این اساس، رویکرد اولیه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده پلانینگا در خصوص باورهای دینی در تقابل با دیدگاه مبنایگروی کلاسیک قرار دارد؛ چرا که مبنایگرایان کلاسیک، بر اساس تعاریف و معیارهای خود از قضیه‌های پایه و مستتج، باورهای دینی را باورهای مستتج محسوب کرده و از این رو، پذیرش آنها را نیازمند استدلال و برهان عقلی می‌دانستند. در مقابل، طرفداران معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، بر اساس الگویی که از طریق استقراء به دست می‌آورند، دایره باورهای واقعاً پایه را گسترش داده‌اند؛ به گونه‌ای که باورهای دینی نیز را شامل گردد (مبینی، ۱۳۸۲: ۴۷). بدین ترتیب، پلانینگا در آثار اولیه خود، با تأیید تقریری متفاوت از مبنایگروی، معتقد به رویکرد درون‌گروانه و وظیفه‌شناختی در باب توجیه و معقولیت باورهای دینی است.

نقد مبنایگروی کلاسیک

مبنایگروی کلاسیک، به رغم نفوذ و سیطره‌ای که در غرب داشته و دارد، امروزه از سوی فیلسوفان غربی مورد انتقادهای فراوانی قرار گرفته است. معیار مبنایگروی کلاسیک برای پذیرش و معقول بودن یک باور چنین بود: «فرد S در پذیرش باور p موجه است؛ اگر و تنها اگر (۱) p برای S واقعاً پایه باشد؛ یعنی برای S بدیهی اولی، خطاناپذیر یا بدیهی حسی باشد، یا (۲) باور S به p بر پایه قضایایی باشد که آنها خودشان واقعاً پایه هستند و به صورت قیاسی، استقرایی و یا استدلال از راه بهترین تبیین از p حمایت کنند» (Plantinga, 2000: 93-94).

پلانینگا به عنوان نماینده معرفت‌شناسی اصلاح‌شده دو انتقاد اساسی به معیار مبنایگروی کلاسیک وارد می‌کند: وی ابتدا مشکل خودارجاعی (self-referential) را مطرح می‌کند و چنین می‌گوید که اگر معیارهای مورد پذیرش خود این قضیه را در مورد خودش به کار بگیریم و آن را ارزیابی کنیم، آن را موجه و معقول نخواهیم یافت؛ زیرا خود این معیار، نه بدیهی اولی است، نه بدیهی حسی و نه خطاناپذیر. از یک سو، این معیار بدیهی حسی نیست و از سوی دیگر خطاناپذیر هم نیست؛ زیرا از حالات ذهنی خودمان خبر نمی‌دهیم؛ اما ممکن است گفته شود ما برخی شواهد شهودی به سود این قضیه داریم و از این رو، می‌توان آن را بدیهی اولی دانست؛ اما پلانینگا معتقد است این شواهد به اندازه‌ای نیستند که این قضیه را بدیهی نمایند؛ یک قضیه در صورتی بدیهی اولی است که شخصی که دستگاه معرفتی‌اش سالم است، هنگامی که آن را فهمید، به درستی آن نیز پی ببرد؛ یعنی حتی ممکن نباشد که آن را بفهمد؛ اما درستی‌اش را درنیابد؛ در حالی که قضیه مذکور این‌گونه نیست؛ یعنی ممکن است کسی آن را بفهمد؛ اما درستی‌اش را درنیابد. همچنین، موجه بودن این قضیه بر اساس معیاری که خودش ارائه می‌دهد، این است که به شکل صحیحی مبتنی بر قضایای دیگر باشد. به عبارت دیگر، باید استدلالی قیاسی، یا استقرایی و یا بر اساس حساب احتمالات بتوان استنتاج از راه بهترین تبیین، به سود آن اقامه کرد. پلانینگا بیان می‌کند تا آنجا که ما می‌دانیم، مبنایگرایان کلاسیک تا به حال چنین استدلال‌هایی را ارائه نکرده‌اند. از این رو، باید گفت که مبنایگرایان کلاسیک در پذیرش این قضیه به وظیفه معرفتی خویش عمل نکرده‌اند؛ یعنی با پذیرش این قضیه بر خلاف معیاری که در آن بیان می‌شود، عمل کرده‌اند (Plantinga, 2000: 94-95).

معرفت‌شناسی اصلاح‌شده و معیار معرفتی در باورهای

دینی

پس از رد دیدگاه مبنای‌گروی کلاسیک، پلانتینگا به باورهای پایه‌بازمی‌گردد و بحث خود را چنین پی می‌گیرد که اصلاً چرا باید نخست معیاری را ارائه دهیم که بر اساس آن بخش بزرگی از ساختار معرفتی ما ناموجه جلوه کند؟ به نظر او هر گونه معیار شناختی را باید با توجه به ساختار معرفتی خود به دست آوریم.

در ساختار معرفتی ما برخی نمونه‌های روشن و یقینی وجود دارند؛ ما باید با جمع‌آوری این نمونه‌ها، ویژگی‌های آنها را دریابیم و سپس حکم آنها را به نمونه‌های نیمه‌روشن یا مشکوک سرایت دهیم. بنابراین، به نظر پلانتینگا راه به دست آوردن معیارهای معرفتی راه *استقرای* (inductive) است؛ نه راه قیاس (deductive) و استدلال؛ یعنی ما باید نمونه‌هایی از باورها و شرایط را جمع‌آوری کنیم که آن باورها در این شرایط به طور آشکار واقعاً پایه باشند. همچنین، نمونه‌هایی از باورها و شرایط را گردآوری کنیم که آن باورها در این شرایط به طور آشکار واقعاً پایه نباشند. سپس باید فرضیه‌هایی را درباره شرایط کافی و لازم واقعاً پایه بودن بسازیم و این فرضیه‌ها را با رجوع به آن نمونه‌ها بیازماییم. این رأی پلانتینگا از یک ویژگی مهم در معرفت‌شناسی اصلاح‌شده که نوعی مبنای‌گروی تعدیل شده است، پرده برمی‌دارد؛ و آن اینکه هر گونه داوری هنجاری درباره باورهای فرد با رجوع به ساختار معرفتی خود او انجام می‌گیرد. برخلاف مبنای‌گروی کلاسیک که معیاری را از بیرون برای واقعاً پایه بودن باور می‌دهد و هیچ ابائی از این ندارد که بخش بزرگ باورهای بیشتر افراد را غیرعقلانی جلوه دهد؛ اما به گفته پلانتینگا «باید معیارهای باور واقعاً پایه را از پایین به دست آورد، نه از بالا»، و این معیارها را نباید امرانه ارائه کرد؛ بلکه باید با دلیل اثبات کرد و با مجموعه

انتقاد دوم پلانتینگا بر معیار مبنای‌گروی کلاسیک این است که چون مبنای‌گروی کلاسیک باورهای پایه را منحصر در قضیه‌های بدیهی (حسی و عقلی) و خطاناپذیر نموده است، از این جهت با پذیرش آن، ناچاریم از خیلی از باورهایی که آنها را به صورت پایه دریافت کرده‌ایم و خودمان را در دریافت این باورها محق می‌دانیم و معتقدیم که روند طبیعی دستگاه معرفتی ما سبب پذیرش این‌گونه باورها شده است، دست بکشیم. از جمله این باورها، باورهای ما درباره حوادث گذشته، یا باورهایی است که درباره احساس و عواطف اشخاص دیگر داریم و از قبیل باورهای پایه‌اند؛ در حالی که این باورها نه بدیهی اولی یا حسی و نه جزو قضایای خطاناپذیرند و نه با برهان و دلیل به اثبات رسیده‌اند؛ ولی در عین حال ما آنها را باورهای پایه محسوب می‌داریم. پس بدین ترتیب، یا باید دست از این گونه عقاید خود برداریم و پذیرش آنها را بر خلاف وظیفه معرفتی خود بدانیم و یا معیار مبنای‌گروی کلاسیک را خطا اعلام کنیم. مسلماً این‌گونه نیست که ما در دریافت این باورها مرتکب نقض وظیفه شده باشیم. البته، پلانتینگا منکر آن نیست که ما چه بسا در این باورهای خود دچار اشتباه شده باشیم؛ اما مهم این است که به هر حال ما برخلاف وظیفه خود عمل نکرده‌ایم. وی نمی‌گوید ما اصلاً هیچ وظیفه‌ای نسبت به باورهایمان نداریم؛ بلکه معتقد است: من هرچه تأمل می‌کنم که پذیرش معیار مبنای‌گروی کلاسیک را جزو وظیفه خود بدانم و از باورهایی که به عنوان پایه قبول کرده‌ام دست بکشم، راهی نمی‌یابم جز اینکه معیار مبنای‌گروی کلاسیک را خطا اعلام دارم (Plantinga, 2000: 97-98).

از این رو، پلانتینگا مبنای‌گروی کلاسیک را غیرقابل دفاع و حتی ناسازگار با معیار ارائه شده در توجیه و معقولیت آن معرفی می‌کند.

مناسبی از نمونه‌ها محک زد (پلانتینگا، ۱۳۸۱: ۱۷۹-۱۸۱). از این رو، به نظر می‌رسد که پلانتینگا معیار معرفت‌شناختی باورهای واقعاً پایه را مشخص نمی‌کند و این را به عهده شخص می‌گذارد که ساختار معرفتی خود را با توجه به شرایط لازم و کافی باورهای واقعاً پایه مورد سنجش قرار دهد و سپس با معیار به دست آمده، کل نظام معرفتی خود را بسنجد و دقیقاً باورهای واقعاً پایه خود را مشخص کند. البته، با این بیان شاید نتوان معیاری عام ارائه داد؛ زیرا بنا به گفته پلانتینگا هر شخص با توجه به ساختار معرفتی خود معیار ارائه می‌دهد و طبیعی است که معیارهای افراد با همدیگر مطابقت نخواهد داشت و آن‌وقت کسی حق ندارد فرد دیگر را به خاطر باورهای واقعاً پایه‌اش مورد ملامت قرار دهد. البته، پلانتینگا اصرار می‌ورزد که اگر چه باور داشتن خدا و باور داشتن صفات و افعال خدا، باورهای واقعاً پایه‌اند؛ اما این امر برای طرفداران معرفت‌شناسی اصلاح‌شده بدین معنا نیست که اوضاع و احوال موجه‌سازی وجود ندارد یا اینکه این باورها فاقد اساس‌اند. اوضاع و احوالی که این تمایل فطری را برای اعتقاد به خدا و اعتقاد به امور خاصی درباره او برمی‌انگیزند، اوضاع و احوال موجه‌ساز را برای باور فراهم می‌آورند. بنابراین، اگرچه باورهای راجع به خدا واقعاً پایه‌اند؛ اما بی‌اساس (groundless) نیستند.

چگونه می‌توانیم این مطلب را دریابیم؟ پلانتینگا تشابهی را میان گزاره‌های پایه دین و گزاره‌های پایه باورهای حاصل از ادراک حسی و حافظه طرح می‌کند. او می‌گوید، یک باور ادراکی فقط تحت اوضاع و احوال خاصی باوری واقعاً پایه محسوب می‌شود؛ مثلاً، اگر من بدانم که عینکی با شیشه قرمز به چشم زده‌ام، آنگاه در بیان اینکه: این گزاره من که «دیوار قرمز رنگی را پیش رویم می‌بینم»، واقعاً پایه است، موجه نیستیم؛ و اگر من بدانم که حافظه‌ام قابل اعتماد نیست، در بیان اینکه گزاره

«من به خاطر می‌آورم که صبحانه خوردم» واقعاً پایه است، موجه نخواهم بود. هرچند پلانتینگا می‌پذیرد که تعیین این اوضاع و احوال کار مشکلی است؛ اما معتقد است که حضور آنها برای طرح این دعوی که یک گزاره ادراکی یا حاصل از حافظه پایه است، ضروری است. پلانتینگا معتقد است که به همین سان، هر گزاره درباره خدا را که بر دلیل یا قرینه مبتنی نشده است، نباید واقعاً پایه به حساب آورد. یک گزاره فقط در اوضاع و احوال صحیح، واقعاً پایه است. کدام اوضاع و احوال صحیح‌اند؟ پلانتینگا تبیین عامی عرضه نمی‌کند؛ اما علاوه بر شرایط برانگیزاننده‌ای مانند قرائت کتاب مقدس، انجام ندادن اعمال نادرست و واقع شدن در خطری مهلک جزو شرایط صحیح‌اند. بنابراین، اگر کسی در حال قرائت کتاب مقدس باشد و باور پیدا کند که خدا در حال سخن گفتن با اوست، این باور او باوری واقعاً پایه است.

افزون بر این، پلانتینگا اصرار می‌ورزد که هر چند طرفداران معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، باور به خدا را به عنوان باوری واقعاً پایه مجاز می‌شمردند؛ اما این امر بدین معنا نیست که آنها هر باوری را باوری پایه مجاز شمردند. به یقین پلانتینگا می‌پذیرد که او و دیگر طرفداران معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، هیچ معیاری برای آنچه واقعاً پایه است، برای ما مهیا نکرده‌اند؛ اما او می‌گوید که چنین چیزی ضروری نیست. می‌توان علم داشت که برخی باورها در برخی اوضاع و احوال واقعاً پایه نیستند؛ بی‌آنکه معیار صورت‌بندی شده واضحی در باب پایه‌بودن موجود باشد. بنابراین، پلانتینگا می‌گوید که طرفداران معرفت‌شناسی اصلاح‌شده می‌توانند به درستی قائل باشند که باور داشتن به اموری همچون وودو^۶ کدو تنبل بزرگ یا اختربینی، باوری پایه نیست.

نقد تقریر درون‌گروانه پلانتینگا درباره توجیه باورهای

دینی

به نظر می‌رسد رویکرد درون‌گروانه پلانتینگا به مسأله توجیه و معقولیت قضایای دینی دارای ایراداتی است که می‌توان آنها را چنین تقریر کرد:

۱. این مدعای پلانتینگا که بر اساس دیدگاه وی، مجاز نمی‌آید که هر باوری، باوری پایه باشد، درست نیست. درست است که پیشنهاد او اجازه نخواهد داد که هر باوری از منظر طرفداران معرفت‌شناسی اصلاح‌شده پایه باشد؛ اما به نظر می‌آید که این پیشنهاد را مجاز می‌شمرد که به طور کلی هر باوری از منظر برخی اجتماعات پایه باشد. اگر چه طرفداران معرفت‌شناسی اصلاح‌شده مجبور نیستند که باورهای راجع به وودوو را به عنوان باورهای عقلانی بپذیرند؛ اما پیروان وودوو قادر خواهند بود که ادعا کنند از آن حیث که این باورها در جامعه وودویی پایه هستند، عقلانی‌اند و افزون بر این، اندیشه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده در این جامعه نامعقول است. در واقع، پیشنهاد پلانتینگا جوامع مختلفی را بر آن می‌دارد که هر کدام می‌توانند به نحو مشروعی مدعی شوند که باورهای پایه آنها معقول است و این باورهای معقول با باورهای پایه دیگر جوامع در تعارض است. بر این اساس، ممکن است در جوامعی که شامل پرستندگان شیطان، معتقدان به مسطح بودن زمین و معتقدان به جن و پری است، باور داشتن به شیطان، مسطح بودن زمین و یا جن و پری قضایایی پایه باشد.

۲. در این منظر، عقلانیت هر باوری به نحو گزافی آسان به دست می‌آید. هر باور من‌عندی که گروهی بی‌دلیل بدان معتقدند، می‌تواند توسط اعضای گروه، باوری واقعاً پایه قلمداد شود. راهی برای ارزیابی نقادانه باوری که چنین قلمداد شده است، وجود ندارد. من‌عندی‌ترین باورهای این جامعه و شرایطی که - در نظر این

جامعه - به درستی چنین باورهایی را برمی‌انگیزانند، غیرنقادانه توسط اعضای این جامعه، همچون بسیاری دیگر از نمونه‌های باورهای پایه و شرایط موجه‌ساز آنها پذیرفته خواهد شد. اعضای فرهیخته‌تر این جامعه می‌تواند فرضیاتی را درباره شرایط لازم و کافی ورود به این مجموعه پیش نهد. شاید با استعمال این روش استقرایی، امکان صورت‌بندی معیاری فراهم شود؛ اما اینکه فرضیات، کدام نمونه‌ها را باید به تبیین درآورند، امری است که تصمیم آن با این جامعه است. چنانکه پلانتینگا می‌گوید، هر جامعه فقط مسؤول مجموعه نمونه‌های خویش است و هر جامعه تصمیم خواهد گرفت که چه چیز باید داخل این مجموعه شود.

۳. ظاهراً پلانتینگا بر این گمان است که در جامعه مسیحی در باب باورهایی که پایه‌اند و شرایطی که این باورها را موجه می‌سازند، توافق هست؛ اما چنین نیست. برخی مسیحیان خدا را بر اساس دلایل سنتی یا بر اساس تجربیات دینی باور دارند؛ باور ایشان به خدا پایه نیست. پس به یقین در جامعه مسیحی توافقی در این باره نخواهد بود که آیا باور داشتن خدا پایه است یا غیرپایه. مهمتر اینکه، توافقی در این باره نخواهد بود که آیا باورهای اعتقادی درباره مرجعیت پاپ، تثلیث، سرشت مسیح، طرق رستگاری و نظایر آن، از پایه بودن بگذریم، صادق‌اند یا خیر. برخی اجتماعات معتقد خواهند بود که برخی باورهای اعتقادی خاص پایه و معقول‌اند؛ اما دیگران همان باورها را غیرمعقول خواهند دانست و در واقع، آنها را بدترین بدعت‌ها می‌شمردند. افزون بر این، توافقی بر سر شرایط پایه بودن یک باور وجود نخواهد داشت. ممکن است برخی مسیحیان باور داشته باشند که وقتی باوری به واسطهٔ استماع سخنان پاپ برانگیخته می‌شود، واقعاً پایه است؛ در حالی که دیگران به شدت با این امر مخالف باشند.

ب. تقریر برون‌گروانه از معرفت‌شناسی اصلاح‌شده

بر اساس برخی دیگر از آثار پلانتینگا (آثار تضمین وی^۷) به نظر می‌رسد پلانتینگا با رویکرد درون‌گروانه در باب مسأله توجیه و معقولیت مخالفت کرده و عقلانیت باور صادق را با افزودن یک ویژگی برون‌گروانه تبیین می‌کند. چنانکه اشاره شد، معرفت‌شناسی اصلاح‌شده در بیان دو عنصر «باور» و «صدق» با سایر معرفت‌شناسان دینی و از جمله قرینه‌گرایان اختلاف چندانی ندارد؛ اما چنانکه معرفت‌شناسان اشاره داشته‌اند، معرفت (Knowledge) چیزی بیش از دو عنصر «باور صادق» (true belief) نیاز دارد که تا قبل از این در بیان مبانی معرفت‌شناسی الهیات طبیعی و نیز رویکرد قرینه‌گرایی، عنصر «توجیه» (justification) به عنوان سومین شرط معرفت پیشنهاد شده بود؛ پلانتینگا در رویکرد قبلی خود به معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، توجیه را به عنوان سومین شرط معرفت پذیرفته و با ارائه تبیینی جدید از آن، باور به وجود خدا، و به طور اعم باورهای دینی، را باورهای پایه قلمداد می‌کند.

اما بر اساس رویکرد دوم پلانتینگا به معرفت‌شناسی اصلاح‌شده، معرفت به چیزی بیش از این عنصر درونی احتیاج دارد. پلانتینگا ویژگی «تضمین» (warrant) را پیشنهاد داد که با وجود آن، باور صادق مبتدل به معرفت می‌شود. به اعتقاد وی، هرچند توجیه در ایجاد معرفت حالت ارزشمندی است؛ اما برای «تضمین»، نه شرط کافی است و نه شرط لازم. پلانتینگا در آثار سه‌گانه «تضمین» خود به بحث درباره رویکرد دوم خود به معرفت‌شناسی اصلاح‌شده می‌پردازد. او در اثر اخیر خود، با افزودن اصطلاح «تضمین» به «باور صادق» معتقد است می‌توان باور دینی را (بدون عنصر توجیه) یک «معرفت» دانست (Hasker, 2006: 323).

پلانتینگا بر این باور است که معنای تضمین، متفاوت از معانی درون‌گروانه و وظیفه‌شناختی توجیه و معقولیت

(rationality) است. معنای مقصود پلانتینگا از واژه تضمین را می‌توان نزدیک و وابسته به معنای واژه اعتماد و اعتبار (reliabilism) (که دیدگاهی برون‌گروانه به معرفت هستند) دانست. توضیح این که مبنای گروی - در هر دو تقریر خود؛ یعنی کلاسیک و معتدل - بر اساس دیدگاه درون‌گروانه خود، «توجیه» را شرط معرفت می‌داند؛ حال آنکه در این رویکرد، پلانتینگا «تضمین» را جایگزین این واژه می‌کند. با این فرض، تعریف معرفت، باور صادق تضمین شده خواهد بود.

پلانتینگا در سال ۱۹۹۳ با نوشتن دو کتاب «تضمین: مناقشه جاری» و «تضمین و کارکرد خوب»، با ذکر اصطلاحاتی جدید، همچون بد کارکردن و یا درست کارکردن قوای ادراکی انسان، به صورت جدی به بحث درباره توجیه می‌پردازد. وی در کتاب نخست، به نظریات مختلفی که خصوصاً در دوران معاصر در پاسخ به این سؤال که کدام باور را می‌توان معرفت دانست، می‌پردازد و وجه نادرستی آنها را نشان می‌دهد. از جمله نظریاتی که پلانتینگا در این کتاب مورد نقد و بررسی قرار داده، مبنای گروی و انسجام‌گروی (coherentism) است. در کتاب دوم نیز، وی به بحث ایجابی در باب موجه بودن باور پرداخته، معتقد است که معرفت در پرتو ادبیات تضمین بهتر قابل فهم است (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۲۲). او در نظریه معرفت‌شناختی خود، وثاقت‌گروی گلدمن را به عنوان شرطی لازم و نه کافی می‌پذیرد. پلانتینگا می‌گوید برای این که یک باور، دارای عقلانیت معرفتی، و به اصطلاح او دارای تضمین باشد، به چهار شرط نیاز دارد (همان: ۲۲۴ - ۲۲۷):

نخست آن که این باور باید از دستگاهی تولید شده باشد که درست کار کند. کارکرد صحیح یک دستگاه از دیدگاه پلانتینگا دارای اهمیت اساسی است، و از این روست که او نظریه خود را نظریه کارکرد صحیح می‌نامد.

درست کار می‌کنند و در محیطی متناسب با برنامه قرار دارند، باز باور حاصل از آن‌ها عقلانیت معرفتی ندارد.

شرط سوم عقلانیت معرفتی این است که هدف و غایت برنامه مذکور، تولید باور صادق باشد. اگر این برنامه هدفی غیر از صدق داشته باشد، آن‌گاه باور ما عقلانیت معرفتی نخواهد داشت.

بالأخره، بر اساس شرط چهارم، هر چند طرح و برنامه‌ای که برای این هدف برنامه‌ریزی شده تولید باور صادق است؛ اما امر مذکور دلیل بر این نمی‌شود که برنامه‌ای که برای این هدف طراحی شده، می‌تواند به این هدف منجر شود. (Plantinga, 1993: 212-215) به قولی دیگر، اگر قوای ادراکی ما واجد تمام شرایط کسب باور صادق باشد؛ اما به دلایلی از دست‌یابی به باورهای صادق ناتوان گردد، معرفتی حاصل نخواهد شد. از این رو، توفیق در دست‌یابی به باورهای صادق از شروط کسب معرفت به شمار می‌آید.

می‌توان این شروط را در قالب استدلال شرطی زیر مطرح کرد: اگر باور ما به خداوند دارای تضمین نباشد، بدین معناست که:

یا قوای ادراکی ما درست کار نکرده‌اند؛

یا قوای ادراکی ما در محیطی مناسب و درست قرار نداشته‌اند؛

یا طرح و نقشه حاکم بر قوای ادراکی، صدق را مورد توجه و هدف خود قرار نداده است؛

و یا قوای ادراکی متوجه دست‌یابی به باورهای صادق بوده؛ اما از دست‌یابی به آن ناتوان شده‌اند.

بر این اساس، یک باور برای شخص S تضمین (عقلانیت معرفتی) دارد تنها اگر آن باور در شخص S به واسطه قوای شناختی‌ای که درست کار می‌کنند (دچار هیچ نوع کژکاری نیستند) تولید شده باشد؛ به گونه‌ای که این قوا در محیط شناختی‌ای قرار گرفته باشند که متناسب

بنابراین، اولین شرط عقلانیت معرفتی یک باور، یا به گفته پلانتینگا تضمین باور، این است که این باور، برآمده از قوایی باشد که به گونه‌ای درست کار می‌کنند و دچار هیچ نقصی نیستند.

شرط دوم، آن است که محیط شناختی‌ای که باور در آن تولید می‌شود، همان‌گونه باشد که برنامه‌ریزی شده است. هر قوه‌ای، هر چند سالم باشد، اگر در محیطی غیر از محیط طراحی شده‌اش قرار گیرد، نمی‌تواند درست کار کند؛ مثلاً اگر ما دارای دستگاه تنفسی کاملاً سالمی باشیم؛ ولی به زیر آب برویم، این دستگاه نمی‌تواند درست فعالیت کند؛ زیرا در محیط نامتناسب قرار گرفته است. به همین ترتیب، اگر قوای شناختی ما سالم باشند؛ اما در محیطی نامتناسب و غیر برنامه‌ریزی شده باوری را شکل دهند، آن باور، تضمین نخواهد داشت. البته، به گفته پلانتینگا قوای شناختی ما با محیط شناختی ما وفق داده شده‌اند (حال یا توسط خدا، یا به جهت تکامل و یا به خاطر هر دو). با وجود این، چنین نیست که همواره کارکرد صحیح قوا در محیطی مناسب، به صدق منجر شده و باور صادقی را تولید کند؛ برای مثال، اگر شما بیماری مهلکی داشته باشید، ممکن است باورهایی غیرواقعی درباره احتمال بهبودیتان در شما پدید آید؛ ممکن است احتمال بسیار قوی‌تری از آنچه آمار می‌گوید بدهید. این باورها لزوماً ناشی از کارکرد نادرست قوا نیستند. شاید ما به گونه‌ای طراحی شده‌ایم که در این‌گونه مواقع، این‌گونه خوش‌بینی‌های غیرواقعی از خود نشان دهیم؛ چرا که این خوش‌بینی‌ها شانس بقای ما را افزایش می‌دهند. به طور کلی‌تر، بسیاری از باورهای ما تا اندازه‌ای نتیجه آرزواندیشی‌های ما هستند، و این لزوماً بر نقص قوای باورساز ما دلالت ندارد. آرزواندیشی نیز، اهداف خاص خود را دارد؛ هر چند راست‌نمایی تمام عیار نداشته باشد. پس، در این‌گونه موارد، علی‌رغم اینکه قوای باورساز ما

مستقیماً در ما ایجاد می‌کنند. وقتی من خطاکاری خویش را می‌بینم، حس خداشناختی من به کار می‌افتد؛ اما نه از این راه که خطاکاری خود را قرینه‌ای برای وجود خدا یا نارضایتی او تلقی کنم؛ بلکه در این وضعیت، من صرفاً این باور را در خود می‌یابم که خدا از من راضی نیست. حس خداشناختی از این لحاظ، شبیه ادراکات مربوط به امور حسّی یا حافظه است (Plantinga, 2000: 175).

به گفته پلانتینگا، باورهای دینی که به واسطه حس خداشناختی فرد به وجود می‌آیند، می‌توانند در حالی که به صورت پایه بوده، و مبتنی بر استدلال نیستند، دارای عقلانیت معرفتی باشند. حس خداشناختی، یک قوه، مکانیزم یا نیروی مولّد باور است که در شرایط مناسب، باوری را تولید می‌کند که به لحاظ قرینه‌ای، مبتنی بر باورهای دیگر نیست. در این طرح، قوای شناختی ما به وسیله خدای دانا طرّاحی و خلق شده‌اند و لذا به بهترین نحو برنامه‌ریزی شده‌اند. همچنین هدف از این برنامه‌ریزی این است که ما به باورهایی صادق درباره خدا برسیم. پس، هرگاه این قوه شناختی، درست کار کند، به طور معمول باورهای صادقی درباره خدا تولید می‌کند. از این رو، این باورها شرایط عقلانیت معرفتی را دارا بوده، می‌توانند معرفت به حساب آیند (Plantinga, 2000: 179-178).

اگر بخواهیم آنچه را گفته شد، خلاصه کنیم، باید بگوییم که تضمین داشتن یا نداشتن باورهای دینی بسته به آن است که جهان را دارای خداوند بدانیم یا خیر. اگر جهان را دارای خدایی بدانیم که ما را خلق کرده تا باورهایی صادق در مورد او داشته باشیم، باورهای ما صادق و دارای تضمین است و اگر خداوند وجود نداشته باشد، باورهای ما ناشی فرایندهای دیگر، مثل آرزواندیشی، یا محیط ادراکی نامناسب خواهد بود (اکبری، ۱۳۸۴: ۲۳۹).

با آن نوع قوا باشد، و نیز برنامه این قوا، در عین حال که برنامه‌ای موقّق است، برای رسیدن به صدق، طرّاحی شده باشد. (Plantinga, 2000: 156) پلانتینگا بر اساس این نظریه معرفتی خود و با استفاده از اندیشه‌های آکویناس و کالون، معتقد می‌شود اگر خدا وجود داشته باشد، آن‌گاه کاملاً طبیعی است که فکر کنیم خداوند ما را به گونه‌ای آفریده است که به وجود او پی ببریم. از سویی، خداوند مایل است که ما به شناخت او نایل شویم و از سویی دیگر، راه استدلال، راهی مناسب و همگانی برای شناخت او نیست. پس، طبیعی است که او حس خداشناختی را در ما ایجاد کند تا این حس، در شرایطی خاص برانگیخته شود و باورهای دینی صادق را تولید کند. ما همان‌گونه که باورهای مربوط به ادراک حسّی و حافظه را در خود می‌یابیم، بدون آنکه آگاهانه آنها را برگزینیم، باورهای مربوط به خدا را نیز در شرایط خاص، در خود می‌یابیم؛ بدون آن که تصمیم به داشتن این باورها بگیریم و به دنبال کسب آنها باشیم. (Plantinga, 2000: 170-173).

حس خداشناختی ما در موقعیت‌های بسیار گوناگونی برانگیخته می‌شود و ما را از وجود خدا و عظمت او آگاه می‌سازد. این شرایط و اوضاع و احوال، که باورهایی درباره خدا را در ما شکل می‌دهند، بسیار زیاد و متنوع هستند؛ اما نکته اساسی در این طرح، این است که معرفت طبیعی به خدا از طریق استدلال و استنتاج حاصل نمی‌شود، بلکه به شیوه‌ای مستقیم‌تر و بی‌واسطه‌تر پدید می‌آید. این‌گونه نیست که ما به سبب رویارویی با اوضاع و احوال خاص، سریعاً استدلال‌هایی را ترتیب دهیم و مثلاً بگوییم چون طبیعت خیلی باعظمت و باشکوه است، پس باید خدای دانا و قدرتمندی وجود داشته باشد. به نظر پلانتینگا چنین استدلال‌هایی، بسیار ضعیف و غیرقابل اعتنا هستند. در واقع، آن وضعیت‌های خاص، علت ایجاد باورهای خداشناختی هستند و باورهای درباره خدا را

نقد تقریر برون‌گروانه پلانتینگا درباره توجیه باورهای

دینی

نقدی که به این تقریر از دیدگاه پلانتینگا وارد می‌شود، این است که پایه‌بودن باور به وجود خداوند و تضمین داشتن این باور، چیزی در باب ماهیت خداوند در اختیار ما نمی‌نهد. پایه‌بودن باور مذکور، معلوم نمی‌کند که باید از خداوند سپاسگزاری کرد، خداوند بزرگ است، خداوند آمرزنده انسان‌هاست. چنین باورهایی، به صورت استنتاجی به دست می‌آیند. اگر بخواهیم در مورد این باورها به عرف متدینان استناد کنیم، این سؤال مطرح می‌شود که عرف متدینان نیز نیازمند تضمین است، اما از کجا می‌توان ادعا کرد که چنین تضمینی در عقاید عرف وجود دارد؟ خلاصه آن که اگر هم پایه‌بودن باورهای دینی را بپذیریم، تعداد آنها بسیار اندک خواهد بود و حجم فراوانی از باورهای دینی، نیازمند استدلال، باقی می‌مانند. از این رو، نگاه برون‌گروانه‌ی پلانتینگا در حد محدودی قابل پذیر است. از سویی دیگر، پلانتینگا معتقد است که متدین باید به اشکالاتی که بر صدق باورهای دینی او گرفته می‌شود، توجه کند و به آنها پاسخ گوید. در پاسخ به این اشکالات، نمی‌توان از پایه‌بودن باورهای دینی سخن گفت، بلکه لازم است با استفاده از روش استنتاجی به اشکالات قابل طرح یا طرح‌شده پاسخ گفت. بنابراین، هر چند ظاهراً باور به وجود خداوند، باوری پایه‌تلقی شده، در سطح بالاتری نیازمندی به توجیه، پابرجاست. بنابراین، در واقع ما از تضمین داشتن باورهای دینی در سطح اول، به سطحی بالاتر حرکت کرده‌ایم که این سطح، سطحی استنتاجی است. لذا مسأله‌ی دلیل داشتن بر باورهای دینی، به مسأله‌ی دلیل داشتن بر پایه‌بودن باورهای دینی تبدیل می‌شود و مسأله‌ی دوم، مسأله‌ای نیست که بتوان بدون دلیل آن را پذیرفت. در این سطح، دلیل آوردن، خود را می‌نمایاند. لذا پایه‌بودن باورهای دینی، صرفاً دلیل‌های

متدین را عوض می‌کند، اما نمی‌تواند به کلی او را از مقوله دلیل آوردن در حیطه باورهای دینی بی‌نیاز سازد. شاید بهتر باشد که چنین بگوییم: معرفت‌شناسی اصلاح-شده پلانتینگا ما را از حیطه توجیه باورهای دینی به حیطه توجیه در مرتبه‌های بالاتر حرکت می‌دهد.

نتیجه

پلانتینگا دو رویکرد متفاوت به معقولیت باورهای دینی، و به طور خاص، باور به وجود خدا داشته است. وی در آثار نخست خود، با اتخاذ رویکردی درون‌گروانه درباره توجیه و معقولیت، باور به وجود خداوند را باوری پایه دانسته است. او با نقد دیدگاه مبنای‌گروی کلاسیک، درصدد بسط تقریری دیگر از مبنای‌گروی بوده؛ به طوری که بر اساس آن، وجود خداوند برای شخص مؤمن باوری پایه تلقی می‌شود. پلانتینگا در این رویکرد، معرفت را همچون سایر مبنای‌گرایان، «باور صادق موجه» می‌داند. تفاوت دیدگاه وی با سایر مبنای‌گرایان در تعریف و چیستی قید سوم معرفت است. بر اساس تقریر اول از دیدگاه پلانتینگا، معیارهای موجه‌بودن علاوه بر موارد مبنای‌گروی کلاسیک، (بدهت حسی، بدهت عقلی و خطاناپذیری) موارد دیگری را نیز شامل می‌شود. او روش قیاسی-پیشینی را درباره معیارهای تعیین باورهای پایه رد کرده، قائل به روشی استقرائی-پسینی می‌شود. طبق این نظر، معیار پایه‌بودن باورها، بحثی درون‌گروانه و در نتیجه کاملاً شخصی و نسبی خواهد بود؛ بدین توضیح که هر گونه داوری هنجاری درباره باورهای فرد، با رجوع به ساختار معرفتی وی انجام می‌شود. در نتیجه، نمی‌توان معیاری عام برای پایه‌بودن باورها ارائه داد؛ چرا که بنابر این تقریر، هر شخصی بر اساس ساختار معرفتی خود، می‌تواند معیاری ارائه داده و طبیعی است که معیارهای افراد می‌تواند مطابق با هم نباشد.

در این تقریر، تنها تفاوتی که پلانتینگا با مبنای‌گرایان

۱- تقریر خاص پلانتینگا از این دیدگاه «معرفت‌شناسی اصلاح شده» نامیده می‌شود. از این رو، نباید دیدگاه «تجربه‌گرایی» را که به مبانی مشترک تقریرهای پلانتینگا، سوئین‌برن و آلستون اشاره دارد، با دیدگاه «معرفت‌شناسی اصلاح شده» که صرفاً به تقریر پلانتینگا اشاره دارد، خلط کرد.

۲- جان کالون (۱۵۶۴-۱۵۰۹)، متکلم پروتستان فرانسوی، ارتباط تنگاتنگی با «سنت اصلاح‌شده» داشت. وی معاصر لوتر و پیرو نهضت او بود. اختلاف نظر عمده او با لوتر در این بود که بر خلاف لوتر که قائل به جدایی دین از سیاست بود، کالون هواخواه و نظریه‌پرداز حکومت و حاکمیت دینی است. اثر او با عنوان نهادهای دین مسیحی، چندین بار در زمان حیاتش تجدیدنظر شد (برای مطالعه بیشتر ر.ک.:

ویور، مری جو. (۱۳۸۱). در آمدی به مسیحیت، (ترجمه حسن قنبری)، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، صص ۱۷۶-۱۸۷.

۳- برای آشنایی با تاریخ نهضت معرفت‌شناسی اصلاح شده به کتاب زیر مراجعه کنید:

Hoitenga, D. J. (1991). *Faith and Reason from Plato to Plantinga: An Introduction to Reformed Epistemology*, State University of New York Press.

همچنین، برای آشنایی با آراء کالون به کتاب خوب زیر مراجعه کنید:

Helm, Paul. (2004). *John Calvin's Ideas*, Oxford: Oxford University Press.

۴- نیکولاس ولتر ستورف (Nicholas wolterstorff) استاد فلسفه در دانشگاه ییل و مدرسه الهیات است. نام وی در شمار مهم‌ترین نماینده‌های معرفت‌شناسی اصلاح‌شده قرار دارد. نقد وی بر مبنای‌گرایی

کلاسیک دارد، نگاه او به باورهای پایه فرد است. او، برخلاف دیدگاه مبنای‌گرایی که نگاهی پیشینی به باورهای پایه دارد، معتقد است معیارهای باور پایه را باید از پایین (پسینی) به دست آورد و نه از بالا (پیشینی). در مرحله نخست، فرد باید باورهایی را که آنها را پایه محسوب می‌کند، از باورهایی که غیرپایه به شمار می‌آورد، جدا سازد. در مرتبه دوم، باید معیاری ارائه دهد که بر اساس آن، این باورهای پایه، پایه تلقی شوند. از این رو، وی با تغییر نحوه دید خود تقریر از باورهای پایه ارائه می‌دهد.

رویکرد دیگر پلانتینگا به باور دینی، رویکردی برون-گروانه است. بر اساس این رویکرد، وی از مسأله توجیه به مسأله تضمین تغییر عقیده می‌دهد. او معقولیت باور دینی را در این رویکرد، نه باوری موجه؛ بلکه باوری تضمین شده دانسته، که می‌تواند ضامن معقولیت باور به خدا باشد. به عبارتی دیگر، پلانتینگا قید سوم معرفت را از «موجه» به «تضمین‌شده» تغییر داده، معرفت را «باور صادق تضمین‌شده» می‌داند. در این دیدگاه، او دیگر به دنبال تعریف توجیه و معیارهای درونی موجه‌بودن نیست؛ بلکه با تأکید بر وثاقت‌گروی گلدمن، از کارکرد خوب دستگاه معرفتی انسان سخن می‌گوید. بر اساس این دیدگاه، اگر دستگاه معرفتی فرد خدا‌باور به صورت معمول و طبیعی کار کند، او واجد عقلانیت معرفتی است. در تقریر برون‌گروانه، پلانتینگا معتقد است حسن‌خداشناختی یک مکانیزم مولدباور است که در شرایط مناسب، باوری را تولید می‌کند که به لحاظ قرینه‌ای مبتنی بر باورهای دیگر نیست. از این منظر، اگر قوای ادراکی فرد به طور صحیح کار کند، و هدف این قوا دست‌یابی به صدق باشد و از سویی دیگر مانعی در کار نباشد، می‌توان باور فرد به وجود خداوند را باوری پایه قلمداد کرد.

از آیین‌ها، مذهب، خرافه، باور و سحر و جادو؛ فرهنگی نشأت گرفته از آفریقای غربی که اکنون در کشور هائیتی در آمریکای مرکزی (قسمتی از جزایر آنتیل بزرگ در شمال دریای کارائیب که بیش از ۹۵ درصد مردم آن سیاه پوست‌اند) دیده می‌شود.

۷- منظور از آثار سه‌گانه تضمین پلانتینگا آثار ذیل است:

- Plantinga, Alvin, (1993), *Warrant and Proper Function*, New York, Oxford University Press.
- Plantinga, Alvin, (1993), *Warrant: the Current Debate*, New York, Oxford University Press.
- Plantinga, Alvin, (2000), *Warranted Christian Belief*, New York, Oxford University Press.

منابع

- ۱- استن، مارتین. (۱۳۷۹). «معرفت‌شناسی دینی»، ترجمه محسن جوادی، فصلنامه اندیشه دینی، دانشگاه شیراز، دوره اول، شماره سوم و چهارم.
- ۲- اکبری، رضا. (۱۳۸۲). «نگاه انتقادی معرفت‌شناسی اصلاح‌شده به الهیات طبیعی»، نقد و نظر، سال هشتم، شماره اول و دوم.
- ۳- _____ (۱۳۸۴). ایمان‌گرایی، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ۴- پلانتینگا، الوین. (۱۳۷۹). «معرفت‌شناسی اصلاح‌شده»، ترجمه سید حسین عظیمی دخت، فصلنامه حوزه و دانشگاه، سال ششم، شماره ۲۵-۲۴.
- ۵- پلانتینگا، الوین. (۱۳۸۱). *عقل و ایمان*، ترجمه بهناز صفری، قم: اشراق.
- ۶- جوادی آملی، عبد... (۱۳۸۳). تفسیر موضوعی، قم: اسراء.

بر بسیاری از اهل فن داخل و خارج از جامعه اصلاح‌شده پروتستان‌های کالونی شناخته شده است. بعضی از آثار او عبارتند از: درباره کلیات (On universals)، دین و مکاتب (Religion and the schools)، عقل در محدوده قلمرو دین (Reason within the Bounds of Religion)، تا عدالت و امنیت (until Justice and peace Embrace) و ایمان و عقلانیت (Faith and Rationality).

۵- تجربه‌گرایی آلستون نیز از آن نظر که نقش استدلال را در عقلانیت باور دینی، تضعیف می‌کند، شبیه معرفت‌شناسی اصلاح‌شده است. در عین حال، دیدگاه آلستون، تمایزهای اساسی با دیدگاه کسانی مانند پلانتینگا دارد. پلانتینگا در مدل پیشنهادی خود لزومی نمی‌بیند که نقشی برای تجربه دینی، آن‌گونه که ویلیام آلستون آن را مطرح می‌کند، قایل شود. تجربه‌ای که آلستون در این جا مطرح می‌کند، از نوع تجربه حسی است. وی معتقد است که مؤمنین می‌توانند حضور مستقیم خداوند را تجربه کنند و باورهایی که از این طریق شکل می‌یابند، درست مانند باورهایی هستند که بر اساس تجربه حسی ما نسبت به جهان فیزیکی، شکل می‌گیرند؛ اما پلانتینگا باورهای خداشناختی ما را لزوما ناشی از تجربه مستقیم ما از حضور خداوند نمی‌داند. نکته قابل توجه این است که هر چند پلانتینگا برای تبیین نظریه خود از عنصر تجربه بهره‌ای نمی‌گیرد، تبیین آلستون را نیز برای توجیه اعتقادات دینی مناسب ارزیابی نمی‌کند.

برای اطلاع بیشتر از تفاوت‌های دیدگاه پلانتینگا با دیدگاه آلستون نگاه کنید به:

Plantinga, Alvin, (2000), *Warranted Christian Belief*, New York, Oxford University Press, 180-184.

۶- دین «وودو»، voodoo یا wodu، آمیزه‌ای است

- 17- Helm, Paul .(2004). John Calvin's Ideas, Oxford, Oxford University Press.
- 18- Hoitenga, Dewey, J .(1991). "Faith and Reason from Plato to Plantinga: An Introduction to Reformed Epistemology", State University of New York Press.
- 19- Plantinga, Alvin .(1990).God and Other Minds: A study of the Rational Justification of Belief in God, New York, Cornell University Press.
- 20-Plantinga, Alvin .(1993). Warrant and Proper Function, New York, Oxford University Press.
- 21-Plantinga, Alvin .(1993). Warrant: the Current Debate, New York, Oxford University Press.
- 22-Plantinga, Alvin .(2000). Warranted Christian Belief, New York, Oxford University Press.
- 23-Zagzebski, Linda , ed .(1993). Rational Faith, New York, University of Notre Dame Press.
- ۷- _____ .(۱۳۷۲). ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد، تهران: انتشارات الزهرا.
- ۸- جوادی، محسن .(۱۳۸۱). «الوین پلانتینگا و معرفت‌شناسی اصلاح شده»، فصلنامه دانشگاه قم، قم، شماره ۱۱ و ۱۲.
- ۹- رازی، فخرالدین .(۱۹۹۶). المباحث المشرقیه، بیروت: مکتبه الاسری.
- ۱۰- صدرالمتألهین، محمدبن ابراهیم .(۱۳۵۴). المبدأ و المعاد، تهران: انجمن فلسفه ایران.
- ۱۱- صدرالمتألهین، محمدبن ابراهیم .(۱۹۸۱). الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، بیروت: دار احیاء التراث.
- ۱۲- فارابی، ابونصر .(۱۹۹۶). السیاسه المدنیه، بیروت: دار المکتبه الهلال.
- ۱۳- مبینی، محمدعلی، و عباسی، ولی(۱۳۸۲). «معرفت‌شناسی اصلاح شده و عقلانیت باور دینی از دیدگاه الوین پلانتینگا»، قیسات، شماره ۲۸.
- ۱۴- مطهری، مرتضی .(۱۳۷۵). مجموعه آثار، ج ۶، تهران: انتشارات صدرا.
- ۱۵- ویور، مری جو .(۱۳۸۱). درآمدی به مسیحیت، ترجمه حسن قنبری، قم: مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب.
- 16- Hasker, William .(2006). "Religious epistemology", Encyclopedia of Philosophy, Donald M. Borchert, Editor in Chief, Vol. 3.